

ناهمگونی قومی **Ethnic Heterogeneity** یکی از اجزای ناهمگونی جمعیتی است. اگر قوم را با ممیزه‌های فرهنگی چون: زبان، مذهب، آداب و رسوم، پیشینه تاریخی و مهمتر از همه هویت قومی تعریف و شناسایی کنیم، معنی ناهمگونی قومی ناظر بر وجود اقوام متعدد با شناسه‌های مختلف فرهنگی، پیشینه متفاوت تاریخی و هویت چندگانه قومی در درون یک کشور است. در مقابل ناهمگونی قومی؛ همگونی قومی قرار دارد که از وجود قومی مشخص در چارچوب جغرافیای واحد سیاسی خبر می‌دهد.

نویسنده با در نظر گرفتن مشکلات ناشی از ناهمگونی قومی به‌عنوان یکی از چالش‌های دولت‌های معاصر، راهبردهای مختلفی را که در این مورد ارائه شده، در چهار حوزه؛ جهان‌گرایان، منطقه‌گرایان، فدرالیست‌ها و ملی‌گرایان طرح و بررسی می‌کند.

مقدمه

در آستانه ورود به قرن بیست و یکم دو جریان کاملاً متضاد در سطح جهان بیش از پیش ذهن سیاستمداران و اندیشمندان را به خود مشغول داشته است. در حالی که بعضی از کشورهای جهان با بلوکبندی‌های منطقه‌ای نظیر؛ "اروپای متحد" و "نفتا" حرکت به سوی همگرایی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را تجربه می‌کنند و توسعه سریع اقتصادی و حل و فصل مسائل را به گره‌گشایی‌های جمعی، فراملی و منطقه‌ای وا می‌نهند، بخش دیگری از مردم جهان با هویت‌خواهی قومی و دست‌شستن از امکانات و توانایی‌های ملی، و با کوچکتر کردن مرزهای سیاسی خود به محدوده قومی، واگرایی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تجزیه "دولت - ملت"ها را برگزیده‌اند.

صاحب‌نظران و سیاست‌گذارانی که طی دهه‌ها، حوادث جهانی را از پشت عینک جنگ سرد مشاهده می‌کردند، اکنون شاهد جهانی هستند که در آن ملی‌گرایی و تمایلات قومی منبع اولیه درگیری‌های مسلحانه شده و فرسایش جهانی قدرت دولت - ملت را به دنبال داشته است.

یک بررسی درباره ناسیونالیسم قومی، با هدف درک تمایل مردم به انتخاب هیئت حاکمه و نوع حاکمیت بر خود، نشان می‌دهد که تنها در چهارده کشور جهان اقلیت قابل توجه وجود ندارد و در این میان تنها چهار درصد جمعیت جهان در کشورهای زندگی می‌کنند که تنها دارای یک گروه قومی است. ۱

بنابراین در جوامع، به درجات گوناگون ناهمگونی وجود دارد. این ناهمگونی به حدی است که می‌توان اذعان کرد: اصل حاکم بر جوامع، ناهمگونی است و همگونی استثنا به شمار می‌آید. طبیعتاً وجود این ناهمگونی، طیف وسیعی از نظریات متعارض درباره ناسیونالیسم قومی پدید می‌آورد. درباره جنبه‌های مختلف ناهمگونی در جوامع، جهان‌گرایان، فدرالیست‌ها، منطقه‌گرایان و ملی‌گرایان پژوهش کرده‌اند و راهبردهایی ارائه داده‌اند. تعیین حد و مرز دقیق دیدگاه‌های هر یک از این نحله‌ها مشکل و شاید هم غیرممکن است؛ چرا که نقاط افتراق و اشتراک بسیاری این خطوط را به یکدیگر پیوند داده و از هم مجزا می‌سازد. آنچه ما را به ارائه تصویری شماتیک از این چهار طیف نظریات ترغیب می‌کند، علاقه به طبقه‌بندی، ساده‌سازی و الگوپردازی نگرش‌های پراکنده و مختلف است تا درک و دریافت آنها بسادگی امکان‌پذیر شود.

آرمان جهانگرایان تشکیل جامعه جهانی یکپارچه و حتی "حکومت واحد جهانی" است. مکاتب آسمانی بویژه اسلام و مسیحیت چنین هدف‌هایی دارند و بعضی از مکتب‌های غیر الهی، از جمله مارکسیسم نیز نظیر همین هدف‌ها را تعقیب می‌کنند.

: موضع رسمی آیین مسیح (ع) در قبال تفکیک نژادها، اقوام و فرهنگ‌ها بر دو اصل استوار است: اینکه نژاد بشر از یک پدر و مادر خلق شدند و انحطاط بشریت ناشی از "گناه نخستین" است.

پس از اخراج آدم و حوا از بهشت و قتل هابیل، سرگردانی قابیل شروع می‌شود. او خواهان تشکیل خانواده است و بدین منظور پدر و مادرش را ترک می‌گوید. اما پسر جوانتر آدم نسل پدر را ادامه می‌دهد. یکی از نوادگان سرشناس او حضرت نوح است. نوح سه پسر داشت که پس از طوفان، سه شاخه جداگانه از نژاد بشری را پایه‌ریزی کردند. از "حام" مردمان مصر، اتیوپی و کنعان به‌وجود آمدند؛ از "یافت"، سمیری‌ها و مأجوجی‌ها، ایونیایی‌ها، و سایرین زاده شدند؛ و از "سام" عیلامی‌ها، آشوری‌ها، لیدیایی‌ها، عبرانی‌ها و دیگران پدید آمدند: ملت‌هایی که در طول زمان آن چنان شعبه شعبه شده، با هم تفاوت پیدا کرده بودند که وقتی به ساختن برج بابل پرداختند دیگر قادر به درک زبان یکدیگر نبودند. در این زمان از تاریخ حیات، در انسانها از نظر جسمانی تغییراتی پدید آمده بود که دیگر کمتر به اصل خود - حضرت آدم - شباهت داشتند.^۲

آرمان مسیحیت، دورشدن بشر از گناه نخستین، نزدیک شدن اقوام و ملل به یکدیگر، و تشکیل دولت واحد مسیحی تحت زعامت کلیسا - در مقابل کفار یا غیرمسیحیان - است.

: قرآن کریم به عنوان کتاب الهی مسلمانان، ضمن به رسمیت شناختن واقعیت وجودی اقوام و قبایل، آن را مبنای فخر فروشی و برتری طلبی هیچ قوم و گروهی قرار نداده، بلکه مبنای "تعارف" (بازشناسی ملت‌ها از یکدیگر) ذکر کرده است.

به عبارت دیگر، تنها به این طریق که یک ملت، در برابر ملت‌ها و اقوام دیگر به شناخت خود نایل می‌گردد^۳ و در این میان آنچه موجب نزدیکی به پروردگار متعال است تقوی و پرهیزگاری است: "یا ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم."^۴

قرآن کریم همچنین در مخالفت با تعصب قومی و ملی می‌فرماید: "قل ان کان اباؤکم... و عشیرتکم... احب الیکم من... و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتر بصوا حتی یأتی... بامرہ... ۵" که اگر عصبیت و قومیت، اصل تعیین کننده سیاست و حکومت باشد بایستی منتظر عذاب الهی بود.

رسالت پیامبر اکرم (ص) آن بود که نظام اجتماعات و ارزش‌های اجتماعی را بر محور فطرت (خداشناسی و تقوا) استوار سازد و آنها را اساسیتر از همخونی و قومیت بشناساند. پیامبر (ص) آن سنتی را که در زمان جاهلیت در جامعه متداول بود و اعتبار و ارزش بر اساس قوم و قبیله و ثروت تعیین می‌شد، نفی فرمود و در مقابل، تقوا و ایمان، علم، شایستگی و خصال حسنه را مبنای جامعه‌ای اسوه قرار داد.^۶

رسول خدا (ص) فرمود: "از ما نیست هر کسی که به تعصب ملی دعوت کند. از ما نیست کسی که روی تعصب جنگ و مبارزه کند. و از ما نیست کسی که روی تعصب بمیرد."^۷

همان گونه که عنوان شد؛ مخالفت اسلام با تبعیض نژادی و برتر یجویی قومی نباید به معنی مخالفت اسلام با وجود ملیت‌های گوناگون در جامعه بشری تلقی شود. اعلام اصل برابری در اسلام به معنی نفی ملیت‌ها نیست. بر عکس، به این معنی است که اسلام به اصل وجود ملیت‌ها به‌عنوان واقعیتی طبیعی، مسلم و انکار ناپذیر می‌نگرد.^۸

مکتب اسلام در کنار این تأیید مشروط، دورنمای روشنی از وحدت و یکپارچگی امت اسلام را ترسیم می‌کند که پایه رستگاری جامعه بشری خواهد شد. عقیده شیعیان به ظهور مهدی (عج) منعکس کننده همان ایده آل انترناسیونالیسم اسلامی است. بدین ترتیب

که با ظهور منجی عالم بشریت، حکومت واحد جهانی تحقق می‌پذیرد و زیر پرچم اسلام و رهبری امام دوازدهم، تمامی انسان‌ها متحد می‌شوند و عدالت و صلح در پهنه جهان حاکم می‌گردد.

به‌طور کلی اسلام از نظر اهداف، رسالت، مأموریت، نگرش و بینش معتقد به انترناسیونالیسم است. ۹. در این باره اندیشمندان اسلامی چون؛ ابن‌خلدون، شیخ‌شلتوت، ابوعلی‌مودودی، علامه سید محمدحسین طباطبایی، امام‌خمینی، آیت‌... طالقانی، استاد مطهری و دکتر شریعتی هر یک به نوبه خود، کم و بیش این مبحث را در چارچوب پیش‌گفته مورد طرح و بررسی قرار داده‌اند. ۱۰ گرچه نظریه "اتلاف و اتحاد ملل اسلامی" و وحدت مسلمانان به عنوان "امتی واحده" جدید نیست، ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به‌صورت منسجم و فراگیر مطرح شد. این دیدگاه به حکم آیه کریمه "ان هذه امتکم امة واحده و انا ربکم فاعبدون" همه مسلمانان را یک امت می‌داند و بر وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام تأکید دارد و در داخل کشور نیز، ضمن تأیید حقوق اقلیت‌های دینی، بر تساوی مردم ایران از هر قوم و قبیله، رنگ، نژاد و زبان صحنه می‌گذارد. بر اساس این نظریه، فرآیند وحدت اقوام مختلف ایرانی و وحدت همه مسلمانان در یک راستا قرار دارد.

: "حق تعیین سرنوشت" و "مسئله ملی" از جمله مباحثی است که مورد توجه اغلب مارکسیست‌ها بوده است. مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست و سپس لنین، استالین، کائوتسکی، برنشتاین، رزا لوگزامبورگ، اتو باوئر، کارل رنر و حتی نیکوس پولاتزاس (به عنوان مارکسیست ساختگرا) و هربرت مارکوزه (از حلقه اندیشمندان مکتب فرانکفورت) در آثار خود به این دو موضوع پرداخته‌اند.

میخائیل و اسیلویچ کریوکف، قومنگار آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سابق در مقاله‌ای تحت عنوان "ریشه‌های تاریخی" از موضع یک مارکسیست سنتی به ریشه‌یابی و نحوه نضج جوامع و گروه‌های قومی و تکوین نابرابری‌های اجتماعی پرداخته است. وی می‌نویسد:

"در طول دورانی که هنوز جامعه به طبقات تقسیم نشده بود، انسان‌ها به هیچ وجه به تفاوت‌های ماهوی میان گروه‌های قومی گوناگون که طبیعت تعیین‌کننده آنها بود، فکر نمی‌کردند. در جامعه‌ای که نابرابری‌های اجتماعی و ظلم و ستم ناشناخته بود، اوضاع برای رشد عقاید در زمینه نابرابری قومی مساعد نبود. به‌علاوه انسان‌های نخستین قادر به درک تفاوت‌های فرهنگی و نژادی نوع بشر نبودند. "افق دید" آنها از اقوام دیگر بسیار کم دامنه بود و به چند گروه مجاور - که کم و بیش الگوهای اقتصادی و فرهنگی مشابهی داشتند و از نظر وضع قیافه تفاوت چشمگیری با خود آنها نداشتند - محدود می‌شد.

گروه‌های قومی عمده هنگامی شکل گرفتند که طایفه‌ها درهم ادغام شدند. آنها در آخرین مرحله تکامل جامعه و تاریخ ظاهر شدند. در آن زمان بود که برای نخستین بار افق دید انسان‌ها از محدوده زمینی که در آن می‌زیستند، فراتر رفت. خود آگاهی آنها از وجود بسیاری گروه‌های "غیر خودی"، که خارجی محسوب می‌شدند و در اغلب موارد زبان و فرهنگی متفاوت و ظاهری مخصوص به خود داشتند، تأثیر پذیرفت. با وجود این، در این مرحله از تاریخ، علت اصلی منازعات میان "آنها" و "ما" موضوعات قبیله‌ای بود، نه مسائل فرهنگی. هر قبیله‌ای می‌توانست به گروه "ما" بپیوندد و بالعکس، مشروط بر آنکه به اتحاد بزرگی که حاصل می‌شد، گردن می‌نهاد. به علاوه، در این دوره همه گروه‌های "خارجی" به‌عنوان مجموعه یکدست در برابر "ما" به حساب نمی‌آمدند.

پیدایش نخستین جوامع طبقاتی که بر برده‌داری و استثمار بردگان استوار بود، به دگرگونی قابل توجه در آگاهی قومی ملت‌ها منجر شد و دیدگاه‌ها را نسبت به جهان تغییر داد. برده‌داری بنا به ماهیت خود، به راهگشایی برای تعمیم اراده نابرابری اجتماعی در مناسبات میان خلق‌ها مبدل گشت و برای نخستین بار در تاریخ، جامعه به گروه‌های مختلف تقسیم شد. از آن پس، مردمی که ظاهر فیزیکی متفاوت و فرهنگی بیگانه داشتند و در لشکرکشی‌ها برای تسخیر سرزمین‌های تازه بدان‌ها برخورد می‌شد، برای بردگی

مناسب تشخیص داده شدند؛ به عبارت دیگر موجوداتی پست‌تر به شمار آمدند. نقاشی‌های دیواری و تصاویر برجسته مصری بیگانگی را نشان می‌دهد که ظاهر آنان نشانگر مقام بندگی و حقوق محدود آنهاست." ۱۲.

نظریات کریوکف که برگرفته از مارکسیسم - لنینیسم است بر دو محور عمده استوار است:

۱. اذعان به وجود اقوام، طوایف و ملت‌ها با تفاوت‌های نژادی، فرهنگی و زبانی.

۲. جنگ و ستیز ملت‌ها ناشی از تقسیم جوامع به طبقات متضاد - استثمارگر و استثمار شونده.

مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" تشکیل دولت - ملت و ادغام اقوام و ولایات را ناشی از روحیه گسترش طلبانه و سود جویانه بورژوازی برای کسب بازارهای وسیع‌تر و عایدات عظیم‌تر خوانده‌اند و انترناسیونالیسم پرولتری را تنها در چارچوب استقلال ملت‌ها امکان‌پذیر دانسته‌اند. ۱۳

خانم رُزا لوکزامبورگ در مجادله‌های قلمی فراوان با لنین، ضمن طرفداری از الغای ستم ملی و به وجود آوردن امکان "توسعه آزادی فرهنگی" با هر گونه جدایی طلبی و استقلال خواهی سیاسی مخالف بود. لوکزامبورگ در بررسی‌های خود فقط جنبه‌های ضد تاریخی خرده بورژوازی و ارتجاعی جنبش‌های رهایی ملی را می‌دید و از ظرفیت انقلابی آنها در مبارزه با تزاریسم (و بعدها در مبارزه برضد امپریالیسم و استعمار) غافل بود. به عبارت دیگر؛ او سرشت پیچیده، تناقض‌آمیز و دوگانه جنبش‌های ملی را درک نمی‌کرد. ۱۴

لنین در انتقاد از نظریات لوکزامبورگ می‌گوید: "در هر ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش، یک مضمون دموکراتیک عمومی بر ضد ستمگر وجود دارد و همین مضمون است که ما بی‌قید و شرط از آن پشتیبانی می‌کنیم." به اعتقاد لنین، شناسایی حق تعیین سرنوشت مساوی با پشتیبانی از ناسیونالیسم بورژوازی ملت‌های ستمکش نیست. ۱۵

مشخصاً، نقطه عزیمت لنین در تدوین استراتژی ملی برای مسئله ملی همان نقطه عزیمت لوکزامبورگ، تروتسکی و دیگر همفکرانش بود. مع‌هذا، لنین بهتر از دیگر رفقایش رابطه دو سویه میان انترناسیونالیسم و حق تعیین سرنوشت ملی را درک کرد. در مورد مسئله ملی، آن زمان که غالب نویسندگان مارکسیست فقط بر ابعاد اقتصادی، فرهنگی یا روان‌شناختی مسئله توجه داشتند. لنین به صراحت اعلام کرد که مسئله تعیین سرنوشت ملی کلاً و مطلقاً به حوزه دموکراسی سیاسی مربوط است. به عبارت دیگر؛ به حوزه حق جدایی طلبی سیاسی و برپا کردن دولت - ملتی مستقل.

لنین جنبه سیاسی مسئله ملی را از دید سیاستمداران، دیپلمات‌ها و نظامیان نمی‌نگریست. او اصلاً اعتنایی به این نداشت که کدام ملت کشور مستقلی دارد یا مرز میان دو کشور کجاست. هدف او دموکراسی و وحدت بین‌المللی برای پرولتاریا بود که هر دو مورد شناسایی حق تعیین سرنوشت ملی را می‌طلبید. علاوه بر این نظریه، او چون به جنبه سیاسی تأکید می‌ورزید لزومی به عقب‌نشینی در برابر ناسیونالیسم نمی‌دید. این نظریه صرفاً در حوزه مبارزات دموکراتیک و انقلاب پرولتاریا جای می‌گیرد. ۱۶

لنین در این باره می‌نویسد:

"اگر هواداران آزادی تعیین سرنوشت، یعنی هواداران آزادی تجزیه‌طلبی را متهم به تشویق و ترغیب تجزیه‌طلبی کنیم، به همان درجه احمقانه و به همان اندازه سالوسانه است که هواداران آزادی طلاق را مشوّ و ترغیب کننده انهدام روابط خانوادگی بخوانیم. همان گونه که در جامعه بورژوازی مدافعان امتیازات و تن‌فروشی، که شالوده ازدواج بورژوازی بر روی آن ریخته شده، با آزادی طلاق مخالفت می‌کنند، به همان گونه هم نفی آزادی تعیین سرنوشت، یعنی جدا شدن ملت‌ها، در کشور سرمایه‌داری معنایش فقط دفاع از امتیازات ملت حکمفرما و شیوه‌های پلیسی اداره امور در مقابل شیوه‌های دموکراتیک است." ۱۷.

لنین می‌افزاید:

"از نظر سوسیال دموکراسی حق تعیین سرنوشت را نمی‌توان نه به مفهوم فدراسیون تعبیر کرد و نه به معنای خودمختاری (اگر چه وقتی قضیه را به‌طور مجرد در نظر بگیریم هر دو اینها با مفهوم تعیین سرنوشت وفق می‌دهد). حق فدراسیون به‌طور کلی بی‌معنی است، زیرا فدراسیون یک قرارداد دو جانبه است. مارکسیست‌ها هرگز نمی‌توانند دفاع از فدرالیسم را در برنامه خود قید کنند و در این مورد جای سخنی هم نیست. و اما در خصوص خودمختاری باید متذکر شد، آنچه مارکسیست‌ها از آن دفاع می‌کنند حق خودمختاری نیست؛ خودمختاری اصل عمومی و جامع دولت دموکراتیکی است که از لحاظ ملی رنگارنگ بوده، اختلاف اوضاع جغرافیایی و غیره در آن شدید باشد، به این جهت شناسایی حق خودمختاری ملل نیز درست مثل حق ملل نسبت به فدراسیون چیزی است بی‌معنی." ۱۸

در بررسی اجمالی مواضع و نظرات لنین درباره "مسئله ملی"، موارد ذیل قابل استخراج است:

۱. حق تعیین سرنوشت با مارکسیسم منافات ندارد؛ اگر چه در قالب تنگ و محدود خودمختاری و فدرالیسم نمی‌گنجد.
۲. مبارزات اقوام و ملل تحت ستم در کشورهای سرمایه‌داری دارای مضمونی دموکراتیک است.
۳. در مقابل اتحاد پرولتری و نظام‌های کمونیستی، هر گونه تحرک ملی و قومی مطرود است. به عبارت دقیق‌تر، جنبش‌های ناسیونالیستی در زمانی که کنار طبقه کارگر، با نظام‌های سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، مورد تأیید مارکسیست‌ها هستند. در غیر این صورت (بویژه در مقابله با نظام‌های سوسیالیستی و جنبش‌های کارگری) این تحرک مساوی با ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی است و گامی به عقب تعبیر می‌شود. (مرگ خوب است، اما برای همسایه)

از دیگر اندیشمندان طرفدار این نظریه، "کارل رنر" (صدر اعظم اتریش ۲۰-۱۹۱۸) است. که پیش از سال ۱۹۱۷ چندین پژوهش درباره مسئله ملی انجام داد که از میان آنها می‌توان به کتاب "دولت و ملت" اشاره کرد.

هدف اصلی رنر جلوگیری از فروپاشی امپراطوری و انحلال اتریش، یا به بیان دیگر، نجات دولت و کشور اتریش بود. رنر به دلیل دولت‌گرایی سعی می‌کرد جنبه سیاسی را از مسئله ملی حذف کند، آن را به حد مسئله‌ای اداری و قانونی تقلیل دهد و در نهایت به مسئله‌ای حقوقی مبدل سازد. ۱۹

"نیکوس پولانزاس" به عنوان مارکسیست ساختارگرا، نه انسان‌های خودمختار و آزاد، بلکه "ساختارها" را به عنوان سازنده تاریخ بر می‌شمرد. به اعتقاد پولانزاس، فرایند ملت‌سازی پیش‌نیاز دولت سرمایه‌داری است. مکانیسم این فرایند (ملت‌سازی به دست دولت‌ها)، از طریق بهره‌گیری از ابزارهای چهارگانه فضا و سرزمین مشترک، سنت یگانه، نظام حقوقی و ایدئولوژی واحد عملی می‌گردد. در این نگرش، ناهمگونی جمعیتی (وجود گروه‌های مختلف قومی، نژادی، زبانی و مذهبی) در تکاپوی ملت‌سازی رنگ می‌بازد و در ساختار دولت ملی سرمایه‌داری مستحیل می‌شود. ۲۰

"هربرت مارکوزه" از معماران مهم نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت) با انتقاد از کارگران جوامع سرمایه‌داری، معتقد است؛ دیگر به این کارگران به عنوان برپا دارندگان انقلاب نمی‌توان دل بست؛ چرا که ترکیب طبقه کارگر دگرگون شده و بخش اعظم آنها به "یقه سپیدان" تبدیل شده‌اند و جزو "اشرافیت کارگری" محسوب می‌شوند. امید آینده مارکوزه برای به سرانجام رساندن انقلاب‌ها؛ روشنفکران، دانشجویان، اقلیت‌های نژادی و قومی و محرومان کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری و جهان سوم هستند. ۲۱

تکیه و تأکید مارکوزه بر اهمیت اقلیت‌های نژادی و قومی به حدی است که وی از جمله عوامل تهدید کننده نظام سرمایه‌داری آمریکا را اقلیت‌های نژادی و قومی، شامل سیاهپوستان، پرتوریکویی‌ها، مکزیکی‌ها بر می‌شمارد که در عین حال حکایت از تحول مفاهیم و مصادیق در وقوع انقلاب‌ها دارد. ۲۲

فلسفه منطقه‌گرایان بر این مبنا استوار است که نیل به وحدت جهانی در دنیای امروز بسیار بعید و غیر قابل تحصیل است و بایستی با بسیج نیروهای پیوند دهنده منطقه‌ای زمینه حصول آرمان متعالی را فراهم ساخت.

پیروان این نگرش مدعی هستند که این نهضت، میان‌راهی برای رسیدن به جامعه جهانی یا تحقق آرمان جهانگرایی است. آنها می‌گویند تجانس سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و جغرافیایی و دیگر مؤلفه‌های وحدت‌بخش، این امکان را به دولت‌های مستقل واقع در یک منطقه - تا حدّ وسعت یک قاره - می‌دهد که از منابع مادی و معنوی خود با همکاری مشترک بهره‌گیری کنند. به این ترتیب کشورها می‌توانند کمبودهای یکدیگر را از جهات مختلف تأمین کرده، مکمل اقدامات سرمایه‌گذاری و تولیدی یکدیگر باشند. طبیعتاً در تمامی این کوشش‌ها آرمان صلح به‌عنوان ملاحظه‌ای زیربنایی مطرح است. ۲۳

در طیف منطقه‌گرایان، دو تن از اندیشمندان ایرانی: "چنگیز پهلوان" و "شاپور رواسانی" صاحب نام و شناخته‌اند. این دو محقق از دو منظر متفاوت منطقه‌گرایی را به‌عنوان راه حل مناسب برای قوم‌گرایی، تنش‌های قومی و ایجاد جوامع امنیتی (فراترانز مرزهای جغرافیایی) مورد ارزیابی قرار داده‌اند.

چنگیز پهلوان در عوض ناهمگونی جمعیتی از لحاظ قومی، نژادی، دینی، ... این مرز و بوم، به طرح "حوزه گسترده تمدن ایرانی" به‌عنوان عامل بقای ما در طول تاریخ می‌پردازد. حوزه گسترده تمدن ایرانی بر دو فرض عمده مبتنی است: فرض نخست این است که در منطقه مورد نظر در حال حاضر و در آینده‌ای دور واحدهای سیاسی مستقل با منافع مشترک وجود دارند که داوطلبانه با یکدیگر به همکاری می‌پردازند. این واحدها به سبب نزدیکی‌های تاریخی و فرهنگی بسادگی می‌توانند به برپایی ساختارهای مورد نظر مدد برسانند.

فرض قبول حضور واحدهای سیاسی مستقل در منطقه کمک می‌کند تا نخست تمایلات گسترش طلبانه ارضی غیرموجه جلوه کند. پهلوان سپس بر این واقعیت تأکید می‌گذارد که هر نوع برنامه‌ریزی جامع برای تحول منطقه‌ای باید براساس تفاهم، رایزنی، مشورت و آگاه گرداندن مردمان منطقه طرح‌ریزی شود.

فرض دیگر آن است که در منطقه با یک حوزه تمدنی مهم چون حوزه تمدن ایرانی سروکار داریم. در کنار و در درون این حوزه فرهنگ‌های دیگری وجود دارند که با تمدن ایرانی قرابت داشته و از آن تأثیر پذیرفته‌اند. از این گذشته حوزه تمدن ایرانی با تمدن‌های باستانی و جدید دیگری نیز مجاور است که بر انواع همکاری‌های منطقه‌ای تأثیر می‌نهند.

حوزه تمدن ایرانی شامل منطقه جغرافیایی وسیعی است که از چین شروع می‌شود، کشمیر و فلات پامیر را در برمی‌گیرد، به آسیای مرکزی می‌رسد، کشورهای این حوزه به انضمام افغانستان و پاکستان را شامل می‌شود، ایران فعلی را در خود جای می‌دهد، از اقیانوس هند و دریای عمان و نواحی ساحلی هر دو سوی خلیج فارس می‌گذرد و حوزه را تا به قفقاز، دریای سیاه و دریای مدیترانه گسترش می‌دهد.

اجزای این حوزه تمدنی در طول تاریخ به‌گونه‌ای مستمر و گاه با درنگ‌هایی که بر اثر یورش‌های صحرائشینان پدیدار شده، با هم ارتباط داشته، بر هم تأثیر نهاده و از یکدیگر ارزش‌ها و داوریهایی را پذیرفته و در مجموع نوع زیست و طرز نگاه به هستی و استنباط از این جهان و آن جهان را تحول داده‌اند.

در این حوزه تمدنی خصلت‌های مشترک به‌صورت ماندگار تجلی کرده است. اگر امروزه این حوزه را به نام عامترین خصلت آن یعنی خصلت ایرانی می‌شناسیم، نباید این را به معنای غلبه یک جریان بر جریان‌های دیگر محسوب داشت. تمدن ایرانی چیزی نیست جز حاصل آمیزش فرهنگ‌های گوناگون در طول تاریخ، که با تأسیس نخستین امپراطوری جهان، در این قسمت از کره خاکی، توانست معنای خاصی به زندگی اجتماعی ببخشد و به نحوی این معنا را از استمرار برخوردار سازد. ۲۴

ویژگی‌های دیگر این دیدگاه که بر حفظ و تحکیم قلمرو مرزهای سیاسی و فرهنگی تأکید دارد، عبارتند از:

۱. مقهور نشدن در مقابل نظم نوین جهانی، نفی ضعف و انفعال با اتکا به نیروهای درونی فرهنگ، از طریق عنصر اعتماد به نفس در جهت تأثیر گذاری بر نظم اعلام شده.

۲. گسترش روح مدارا و تساهل دینی و کوشش برای همزیستی همه ادیان با یکدیگر.

۳. سیاستگذاری فرهنگی بر پایه‌ عامترین خصلت‌های تمدنی در جهت برقراری بیشترین پیوند با محیط پیرامونی و نفی سیاست‌های محدود کننده.

۴. برقراری پیوند محکمتر با تاریخ، با هدف شناخت دقیق موقعیت خود در منطقه و جهان.

۵. ایجاد امنیت فرهنگی، در جهت حفظ و تحکیم قلمرو مرزهای سیاسی موجود و قلمرو فرهنگی. باید توجه داشت که در دنیای امروز دیگر معنای حفظ حاکمیت نظام سیاسی صرفاً پاسداری از مرزهای سیاسی نیست، بلکه ایجاد نوعی امنیت فرهنگی در منطقه را نیز شامل می‌شود. ۲۵

شاپور رواسانی، استاد دانشگاه اولدنبورگ آلمان، طرح مسئله قومیت‌ها و دامن زدن به مسئله "پان" و ایجاد گروه‌بندی‌ها و در نهایت، جنگ‌های قومی و نژادی را ناشی از استراتژی کشورهای سرمایه‌داری اروپا و آمریکا می‌داند و معتقد است، عواملی که ما شرقیان را از هم جدا می‌سازد، ساخته و پرداخته استعمار سرمایه‌داری‌اند و از لحاظ دینی، فرهنگی، قومی و حتی جغرافیایی ارزش ندارند. ما شرقیان هموطنیم و فرقی میان عرب، کرد، ترک، ایرانی، ... که از نظر قومی و فرهنگی با هم خویشاوندند، نیست. زمینه مادی و معنوی استقرار وحدت، میان اقوام خویشاوند وجود دارد. سرزمین شرق، وطن همه ماست. از این زاویه، رواسانی "جامعه بزرگ شرق" و یا "ایالات متحده شرق" را به جای "حوزه گسترده تمدن ایرانی" مطرح می‌کند. ۲۶

۳ - فدرالیست‌ها

فدرالیسم نوعی نظام سیاسی - اداری است که در چارچوب دولتی ملی شکل می‌گیرد و در واقع نوعی سیستم غیر متمرکز پیشرفته است. در نظام فدرالیستی، دولت مرکزی و چند حکومت محلی وجود دارد. ۲۷ در این چارچوب ادغام و وحدت سیاسی به صورت ارادی و اختیاری صورت می‌گیرد. در ایجاد این همگرایی، اجبار، زور و تهدید - ابزار کار استعمارگران و امپریالیست‌ها در قبولاندن شیوه حکومت به ملت‌های تحت ستم - جایگاهی ندارد. ۲۸

نظام فدرال در بستری از ناهمگونی جمعیتی شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر وقتی جمعیت کشوری فاقد یکدستی کامل باشد، برای حفظ حقوق شهروندان بدون در نظر گرفتن رنگ پوست، مذهب، فرهنگ و قومیت، نظام فدرالی را انتخاب می‌کنند. هند، استرالیا، آلمان و ایالات متحده در زمره کشورهای با نظام اداره فدرالی هستند.

خصوصیات عمده دولت‌های متحده فدرالی عبارت است از:

۱. دولت مرکزی استقلال و حاکمیتی مافوق دول جزء دارد و دارای قوای سه‌گانه و تشکیلات اداری، قضایی و دفاعی در سطح کشور است.

۲. هر یک از دول یا ایالت‌ها، دارای تشکیلات حکومتی ایالتی، قانون اساسی و قوای سه‌گانه مجریه، مقننه و قضائیه هستند، ولی شخصیت بین‌المللی به مفهوم حقوقی ندارند.

۳. اساس و مبنای تشکیل حکومت فدرال و حفظ وحدت سیاسی و روابط بین اجزا و امور مربوط به روابط خارجی در قانون اساسی دولت مرکزی تبیین شده است. ۲۹

۴ - ملی‌گرایان (ناسیونالیست‌ها)

برای واژه ناسیونالیسم دست کم می‌توان پنج معنای اساسی قایل شد:

۱. گونه‌ای احساس وفاداری به ملتی خاص (یعنی نوعی میهن‌پرستی).

۲. حفظ منافع ملی، بویژه در مواقعی که پای رقابت یا منافع ملت‌های دیگر در میان است.

۳. قایل شدن اهمیت تعیین‌کننده برای صفات ویژه هر ملت.

۴. کوشش برای حفظ فرهنگ ملی.

۵. اعتقاد به این نظریه که نوع بشر منقسم به ملت‌هاست و بعضی ملاک‌های معین برای تشخیص افراد هر ملت وجود دارد. هر ملتی حق دارد از خود حکومتی مستقل داشته باشد و دولت‌ها به این شرط مشروعیت دارند که مطابق این اصل تشکیل شده باشند. و سرانجام اینکه، جهان از حیث سیاسی به این شرط سازمان صحیح پیدا می‌کند که هر ملتی یک دولت داشته باشد، و هر دولتی منحصراً از تمامی اعضای یک ملت تشکیل شود. ۳۰

ناسیونالیسم معمولاً در سه حوزه به کار می‌آید: نخست اینکه منشأ مشترک گروه اجتماعی خاصی را تبیین می‌کند و اغلب آن را به مکان خاصی ربط می‌دهد. دیگر اینکه موجب احساس هویت برای گروه‌های اجتماعی می‌شود و قدرت مقامات حاکم را تشریح می‌کند. سوم اینکه معمولاً آرمان‌ها و غایات مطلوب عرضه می‌دارد. ناسیونالیسم در همه این موارد از قدرت افسانه‌ها، نمادها، احساسات، مذهب، فرهنگ، سنت، تاریخ و زبان بهره می‌جوید. از اواخر قرن نوزدهم تا پایان نیمه اول قرن بیستم از برخی نظریات مشکوک زیست‌شناختی در رابطه با ناسیونالیسم هم استفاده شد.

ناسیونالیسم تنها به احساس تعلق و وابستگی به فرهنگ، زبان و یا قوم خاصی محدود نمی‌شود و در مقایسه با وطن‌پرستی یا احساس تعلق قومی و خویشاوندی، تأثیری بسیار نیرومندتر و دریافتنی‌تر دارد. ناسیونالیسم از نظر ناسیونالیست‌ها می‌تواند مبنای طبیعی دولت باشد، حدود آن را توضیح دهد و عقاید و سرنوشت قوم خاصی را تبیین کند. از نظر علمای اجتماعی و تاریخدانان، ناسیونالیسم از طریق تشویق احساس همگونی موجب وحدت داخلی گروه‌های اجتماعی می‌شود. همچنین ناسیونالیسم ممکن است بر شکاف‌ها و اختلافات طبقاتی غلبه کند و بویژه در دوره‌های بحرانی موجب بسیج کل جمعیت یک کشور گردد. امروزه برخی با توجه به تضعیف عقاید سنتی، به دلیل گسترش گرایش‌های دنیوی و منزلت یافتن علم و دانش، ناسیونالیسم را عامل حفظ وحدت در برخی جوامع می‌دانند.

ناسیونالیسم انواع گوناگون دارد. از جمله ساده‌ترین انواع آن، ناسیونالیسم قومی و فرهنگی قرن نوزدهم بود که خصلتی لیبرال داشت؛ گونه‌هایی از ناسیونالیسم ضد استعماری نیز بعد از جنگ دوم جهانی پدید آمد. امروزه از ناسیونالیسم تجزیه طلبانه و ناسیونالیسم اروپایی نام برده می‌شود. ۳۱ به این فهرست می‌توان ناسیونالیسم افراطی، گسترش طلبانه، نژادپرستانه و قوم‌مدارانه - مبتنی بر نظریات زیست‌شناختی - را اضافه کرد.

بستر اصلی همه جنبش‌های ناسیونالیستی "ناهمگونی جمعیتی" است. آگاهی نسبت به تفاوت‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی حرکت‌های گوناگونی را به دنبال داشته است. اگر ناسیونالیسم قومی و فرهنگی قرن نوزدهم اروپا را با خصلتی لیبرال ارزیابی می‌کنیم؛ ناشی از این واقعیت است که تعدادی از جوامع اروپایی پس از انقلاب کبیرفرانسه در سال ۱۷۸۹ (و به دنبال تحولات امپریالیستی ناپلئون) برای کسب وحدت و استقلال خویش در برابر جوامع دیگر به تلاش گسترده‌ای دست زدند. آلمان، ایتالیا، اسپانیا، لهستان و بلژیک در قرن نوزدهم این سمت و سو را دنبال می‌کردند. ۳۲

آفریقا، آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی در قرن بیستم (بویژه نیمه دوم قرن بیستم) محل نضج، قوام و پیروزی ناسیونالیسم ضد استعماری بود. جنبش‌های ضد استعماری احیای هویت، آرمان و فرهنگ ملی و همگون کردن جامعه خویش را (از طریق اخراج و قطع سلطه بیگانگان) در سرلوحه برنامه‌های خویش قرار دادند. "فرانتس فانون" مبارز بزرگ آفریقایی در این باره می‌گوید.

"... امروز مبرمترین کار برای روشنفکران آفریقائی ساختن ملت خویش است. اگر این ساختن حقیقی باشد، یعنی اگر ترجمان اراده آزاد توده مردم باشد، اگر آشکار کننده ناشکیبائی ملل آفریقایی باشد، آنگاه ساختن ملت لزوماً با ارتقای ارزش‌های جهانشمول همراه است. رهایی ملی، بی‌آنکه ملت را از ملل دیگر دور کند، ملت را وارد صحنه تاریخ می‌کند. آگاهی و وجدان بین‌المللی در قلب آگاهی و وجدان ملی پرورش می‌یابد و جان می‌گیرد. و این طلوع دوگانه، بالمآل، کانون هر فرهنگی است."

و در جای دیگر می‌گوید:

" به گمان ما، مبارزه متشکل و آگاهانه‌ای که مردم استعمارزده در راه استقرار حاکمیت ملی به راه می‌اندازند، کامل عیارترین تجلی فرهنگی قابل تصور است." ۳۳

ناسیونالیسم نوع سومی که "اندرو وینسنت" مطرح می‌کند، ناسیونالیسم تجزیه طلبانه یا وحدت‌خواهانه اروپا در زمان حاضر است که بعینه قابل مشاهده است. تجزیه یوگسلاوی، اتحاد جماهیرشوروی و چکسلواکی سابق، وحدت دو آلمان، تجزیه طلبی مبارزان باسک و ایرلندشمالی در اسپانیا و انگلستان ... در این خصوص قابل تأمل و ارزیابی است.

نوع چهارم ناسیونالیسم، یعنی؛ ناسیونالیسم افراطی، گسترش طلبانه، نژادپرستانه و قوم‌مدارانه، محصول نظریه پردازی اندیشمندان قرن نوزدهم و بیستم اروپا ۳۴ نظیر: هگل، فیخته، هانری تراپچکه، ژول لانگبن، کنت دوبولن ویلیه، سی یس، ژوزف آرتوردوگوبینو، لودویک گومپلوویچ، هوستن استوارت چمبرلین و اسوالد اشپنگلر است که تجلی عینی خود را در تجاوز طلبی، نژادپرستی، برتری طلبی، قوم‌مداری و شووینیسم سردمداران رایش سوم باز یافت و جنگ جهانی دوم برآیند ۳۵ آن و کوره‌های آدم‌سوزی، بازداشتگاه‌ها و زندان با اعمال شاقه ابزارهای آن بود.

در اوضاع و احوال کنونی، ناسیونالیسم افراطی به شکل و شیوه‌ای جدید سربر آورده است. مفهوم "نظم نوین جهانی" که دولتمردان واشنگتن برای آینده طراحی می‌کنند، چیزی جز ناسیونالیسم قوم‌مدارانه نیست که از توسعه‌طلبی آمریکا و کوشش برای از بین بردن ساختار سیاسی، اقتصادی کشورهای مختلف حکایت دارد. "برژینسکی"، کارشناس شورای روابط خارجی آمریکا، یکی از دلایل مهم پیدایش این نظام را "ظهور جنبش‌های قومی در نقاط مختلف جهان و به‌طور اخص در خاورمیانه، اروپای شرقی و شوروی" برشمرده است. ۳۶

"فریرز رئیس دانا" این نظم جهانی را با عبارت: "صلح در خانه خودی و جنگ در خانه دیگران" تعریف کرده است و "نوام چامسکی" زبان‌شناس، محقق و منتقد آمریکایی روح نظم نوین را تسری جنگ‌ها و تنش‌ها به جهان کم توسعه و "نقاط با اولویت" و حفاظت از آرامش مردم متمدن دانسته است. در این میان انتخاب آمریکا "انتخاب دیپلماسی آرام برای آمریکا" است. ۳۷

"ساموئل هانتینگتون" به‌عنوان تئوریسین و طراح سیاست ملی آمریکا با طرح نظریات خود، ضمن تبیین و پردازش نظریه نظم نوین جهانی، از هم اکنون به انتظار تشدید خشونت‌های ناشی از اختلافات مذهبی، قبیله‌ای و قومی و تضعیف حوزه‌های تمدنی دشمن! نشسته است. ۳۸

یادداشت‌ها:

- ۱- احمد ساعی، مسائل اقتصادی - سیاسی جهان سوم، تهران، قومس، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴.
- ۲- میخائیل واسیلیویچ کریوکف، "ریشه‌های تاریخی"، پیام یونسکو، سال پانزدهم، شماره ۱۶۳ (اسفند ۱۳۶۳) ص ۸.
- ۳- مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، قم، انتشارات اسلامی، بی تا، ص ۳۴۷.
- ۴- قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۳.
- ۵- سوره توبه، آیه ۲۴.
- ۶- محمد جعفر نجفی علمی، برداشتی از جامعه و سنن اجتماعی در قرآن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، صص ۸۴.
- ۷- نجاج عطاءالله الطائی، سیر اندیشه ملی‌گرایی ترجمه عقیقی بخشایشی، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.
- ۸- مطهری، پیشین، ص ۶۴۶.
- ۹- علی محمد نقوی، اسلام و ملی‌گرایی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰، صص ۱۲۰ و ۱۶۸.
- ۱۰- جهت اطلاع از این مباحث رجوع کنید به:
- الف: علی شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، بی جا، انتشارات الهام، صص ۱۲۰ و ۱۶۸.
- ب: الطائی، پیشین، صص ۷۳ و ۷۴، ۲۰۴ - ۲۰۲.
- پ: نجفی علمی، پیشین، صص ۸۱ و ۸۲.
- ۱۱- رجوع کنید به: مواد ۱۱، ۱۳ و ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۲- کریوکف، مقاله پیشین، ص ۶.
- ۱۳- داور شیخاوندی، زایش و خیزش ملت، تهران، ققنوس، ۱۳۶۹، ص ۱۵۹.
- ۱۴- مایکل لووی، "مارکسیست‌ها و مسئله ملی"، ترجمه خشایار دیهیمی، نگاه نو، شماره ۴ (دی ۱۳۷۰) ص ۱۴۰.
- ۱۵- ولادیمیر ایلیچ اولیانف (لنین)، مجموعه آثار و مقالات، ترجمه محمد پورهرمزان، بی جا، بی تا، صص ۳۵۶ و ۳۵۷.
- ۱۶- لووی، مقاله پیشین، صص ۱۵۲ و ۱۵۳.
- ۱۷- لنین، پیشین، ص ۳۶۰.
- ۱۸- لنین، پیشین، ص ۳۶۸.
- ۱۹- لووی، مقاله پیشین، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
- N. Poulantzas, *State, Power, Socialism* (London: NLB, 1980) PP.45-62.
- 21 - A) Herbert Marcuse, *An Essay on Liberation* (London: Penguin Press, 1972) P. 57.
- B) Herbert Marcuse, *One Dimensional Man* (London: Sphore Books, 1972) P.61.
- ۲۲- حسین ادیبی و عبدالمعبود انصاری، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات جامعه، ۱۳۵۸، ص ۱۴۵.
- ۲۳- سیدعلی اصغر کاظمی، نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل "تجربه جهان سوم"، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۰، صص ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۸.
- ۲۴- چنگیز پهلوان، "در جستجوی ساختارهای نوین منطقه‌ای"، فصلنامه گفتگو، شماره ۳ (دی‌ماه ۱۳۷۲) صص ۳۷ و ۳۸.
- ۲۵- الف (پهلوان، در جستجوی ساختارها... پیشین، صص ۴۴ و ۲۷.
- ب) _____ "ملیت، مذهب، آینده تمدن ایرانی"، ایران فردا، سال اول، شماره سوم (مهر و آبان ۱۳۷۱) صص ۲۴ - ۱۴.
- ۲۶- شاپور رواسانی، "شرق وطن همه ما"، ایران فردا، سال اول، شماره سوم (مهر و آبان ۱۳۷۱) صص ۲۹ - ۲۳.
- ۲۷- عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل تهران، سمت، ۱۳۷۰، ص ۲۲۶.
- ۲۸- کاظمی، پیشین، ص ۹۴.
- ۲۹- همان، ص ۹۸.

- جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: ابوالقاسم طاهری، حکومت‌های محلی و عدم تمرکز، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۰، صص ۹۴ - ۱۰۰.
- ۳۰ - استنلی بن، "ناسیونالیسم چیست؟"، ترجمه عزت‌الله فولادوند، فصلنامه نگاه نو، شماره ۴ (دی ۱۳۷۰) ص ۵.
- ۳۱ - اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشرنی، ۱۳۷۱، صص ۵۲ و ۵۳.
- ۳۲ - دیوید تامسون، "ناسیونالیسم اروپایی"، ترجمه خشایار دیهیمی، فصلنامه نگاه نو، شماره ۴ (دی ۱۳۷۰) صص ۴۸ و ۴۹.
- ۳۳ - مصطفی رحیمی، نگاه، تهران، کتاب زمان، ۱۳۵۷، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.
- جهت اطلاع بیشتر از نظریات فانون و نیز درباره ناسیونالیسم آفریقایی بنگرید به:
- الف) فرانتس فانون، "درباره فرهنگ ملی" ترجمه علیرضا میرسپاسی، نامه نور، شماره هشتم و نهم (خردادماه ۱۳۵۹)
- ب) دیوید کیلینگری، "ناسیونالیسم آفریقایی"، ترجمه ا. کاویان، فصلنامه نگاه نو، شماره ۴ (دی ۱۳۷۰).
- ۳۴ - برجسته کردن نظریه پردازی‌های مزبور، به منزله نفی هدف‌های اقتصادی و استثمار در ناسیونالیسم افراطی نیست.
- ۳۵ - بنگرید به:
- الف) طاهری، پیشین، صص ۵۰ - ۴۱.
- ب) احسان طبری، جامعه و جامعه‌شناسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۸، صص ۳۴ - ۳۱.
- ۳۶ - ل. عابدینی، "ناکامی در اجرای طرح‌های نظم نوین جهانی"، روزنامه سلام، سال پنجم، شماره ۱۳۶۹ (۷۵/۱/۱۸) ص ۸.
- ۳۷ - فریبرز رئیس دانا، ناموزونیا، تهران، مرکز نشر سمر، ۱۳۷۱، صص ۷۸ - ۵۵.
- ۳۸ - مجتبی امیری، "نظریه رویارویی تمدن‌ها از دیدگاه منتقدان"، ماهنامه ۳۸ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هشتم، شماره ۷۴ - ۷۳ (مهر و آبان ۱۳۷۲) صص ۴۴ - ۳۶.
- پاسخ ساموئل هانتینگتون به منتقدان، فارن افرز (نوامبر و دسامبر ۱۹۹۳).

